

تحلیل جایگاه مردم در حکومت اسلامی در اندیشه علامه مصباح یزدی

دریافت: ۱۴۰۱/۵/۱۷ تأیید: ۱۴۰۱/۸/۳ قاسم شبان‌نیا رکن‌آبادی*

چکیده

از مباحث حائز اهمیت در هر نظام سیاسی، بحث از مشروعیت حکومت حاکم و به تبع آن، جایگاهی است که برای مردم در آن نظام سیاسی در نظر گرفته شده است. از آن‌جا که در اندیشه سیاسی اسلام، مشروعیت الهی است، بحث از جایگاه مردم اهمیت دوچندان می‌یابد. از این جهت، این مبحث در آثار سیاسی علامه مصباح یزدی نمود روشنی یافته است و از زوایای مختلف، این جایگاه به تصویر کشیده شده است. در این پژوهش تلاش شده است تا با روش توصیفی - تحلیلی و با تمرکز بر روی آثار مکتوب ایشان، جایگاه مردم در حکومت اسلامی تحلیل شود. در پاسخ به این پرسش که با توجه به مشروعیت الهی حکومت، مردم در چه عرصه‌هایی در حکومت اسلامی نقش‌آفرینی می‌کنند، یافته تحقیق حاکی از این نکته است که حکومت اسلامی؛ هم در شکل‌گیری و هم در استمرار منوط به نقش‌آفرینی مردم است؛ کما این‌که از طریق نظارت و ایجاد تشکل‌های غیر رسمی اسلامی، این مشارکت جلوه‌های متنوعی به خود می‌گیرد. اساساً نظام سیاسی اسلام، نظامی مردم‌سالار است که از مبانی و نیز آفت‌های روشی دموکراسی مبراً می‌باشد.

واژگان کلیدی

علامه مصباح، حکومت اسلامی، مردم، دموکراسی، بیعت، شورا، نظارت

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ؛

shaban1351@yahoo.com

مقدمه

از جمله دغدغه‌های هر حکومت مردم‌سالار، به‌دست آوردن میزان نقشی است که مردم در آن حکومت ایفا می‌کنند و بر این اساس، محدوده دخالت دولت‌ها نیز مشخص می‌گردد. بنابراین، تعدیل جایگاه مردم و دولت در پیش‌برد امور جامعه از جمله اهدافی است که در این نوع نظام‌ها دنبال می‌شود. در نظام اسلامی نیز که در ذیل حاکمیت خداوند، بحث از نقش مردم در حکومت به میان می‌آید، مباحثی چالش‌برانگیز وجود دارد و همواره دغدغه حاکمیت الهی و نقش‌بخشی به مردم در حکومت اسلامی در ذهن اندیشمندان و متفکران مسلمان مطرح بوده است. از جمله آنان می‌توان به علامه مصباح یزدی اشاره نمود که در آثار مختلف خویش ابعادی از رابطه حاکمیت الهی و نقش‌بخشی مردم در حکومت را مطرح ساخته‌اند.

در آثار علامه مصباح، جایگاه مردم در حکومت، در دو شرایط متفاوت مورد توجه قرار گرفته است: نخست، جایگاه مردم در حکومت جور و نقشی که مردم در این نوع حکومت‌ها می‌توانند در جهت اصلاح یا انقلاب داشته باشند و دیگر، جایگاه مردم در حکومت اسلامی و نقشی که در شکل‌گیری و استمرار آن می‌توانند ایفا کنند. نوشتار حاضر تنها بُعد دوم را مورد توجه خویش قرار می‌دهد و تلاش می‌کند با بهره‌گیری از آثار مکتوب ایشان و تحلیل آن‌ها تصویری از جایگاه مردم در حکومت نشان دهد.

هدف این تحقیق آن است تا نشان داده شود بر خلاف تصور ناصحیحی که در برخی اذهان شکل گرفته، ایشان جایگاهی متعالی برای مردم در حکومت اسلامی در نظر داشته و ابعاد گوناگونی از مشارکت مردم در حکومت اسلامی را باور داشته است. هم‌چنین در این نوشتار نشان داده خواهد شد که دیدگاه ایشان در این زمینه، هیچ‌گاه دچار تغییر نشده و بر اساس منظومه فکری مشخصی، در هر یک از آثارشان، به تناسب بحث، به بخشی از جلوه‌های مشارکت مردم در حکومت اسلامی اشاره کرده‌اند و لازمه فهم دقیق دیدگاه ایشان در این باب، این است که آن بخش‌های مختلف، هم‌چون قطعات یک پازل در کنار هم و به درستی چیده شوند تا تبیین روشنی از جایگاه مردم در حکومت اسلامی به دست آید.

آثار علامه مصباح در حوزه مشروعیت سیاسی و جایگاه مردم در حکومت، از مباحث کتاب «حقوق و سیاست در قرآن» گرفته که در دهه ۱۳۶۰ مطرح گردیده است تا کتاب «حکیمانه‌ترین حکومت» که در سال ۱۳۹۴ انتشار یافت و آخرین اثر علمی چاپ‌شده ایشان در این زمینه و در زمان حیات‌شان است، گویای انسجام و منطق مشخص در ارائه مباحث است؛ البته مشروط به آن‌که اولاً با جملات و عبارات ایشان گزینشی و ناقص برخورد نشود؛ ثانیاً به قرائن کلامی و فضای نوشتاری آثار توجه و فهم شود. بر این اساس، تلاش خواهد شد بر اساس تحلیل آثار مکتوب علامه مصباح، دیدگاه مذکور با توجه به منظومه فکری ایشان منقح گردد و برخی از ابهامات موجود در این زمینه مرتفع گردد. بدین منظور ابتدا از دیدگاه ایشان در زمینه مشروعیت حکومت حاکم سخن به میان خواهد آمد و سپس به جلوه‌های مختلف مشارکت مردم در حکومت اسلامی، از شکل‌گیری تا استمرار آن، اشاره خواهد شد. چگونگی نقش مردم در قالب بیعت، شورا، نظارت و ایجاد تشکلهای اسلامی، بخشی از مباحث را به خود اختصاص داده است. در ادامه به بحث رابطه اسلام و دموکراسی اشاره گردیده و در نهایت، چگونگی فعلیت‌یافتن نظریه فوق در نظام جمهوری اسلامی به تصویر کشیده شده است. نتایج حاصله حکایت از آن دارد که در نظام سیاسی مطلوب ایشان، در کنار عنصر مشروعیت الهی، حضور مردم در حکومت اسلامی، به عنوان یک رکن مطرح است، اما این حضور در قالب و چارچوب ضوابط الهی تعریف می‌شود. از آن‌جا که در آثار مشتمل بر تبیین دیدگاه علامه مصباح در زمینه جایگاه مردم در حکومت اسلامی، تحلیل‌ها عمدتاً جامعیت لازم را ندارد و ابعاد مختلف این جایگاه تصویر نشده است، این تحقیق تلاش دارد تا تحلیلی جامع، اما مختصر از جایگاه مردم در حکومت اسلامی ارائه دهد.

منشأ مشروعیت حکومت

مفهوم «مشروعیت»^۱ هرگاه متعلق آن حکومت باشد، اشاره به قانونی‌بودن و مطابق با قانون‌بودن آن دارد و زمانی که از مشروعیت حکومتی بحث می‌شود، ربطی به شرعی

و دینی بودن حکومت ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۰ و همو، ۱۳۸۱، ص ۵۲). در اصطلاح این واژه در دو حوزه، کاربردی متفاوت از یکدیگر دارد. لذا برای فهم این واژه، باید این دو عرصه را از یکدیگر تفکیک نمود (راش، ۱۳۷۷، ص ۵۶). هرگاه در جامعه‌شناسی این واژه به کار رود، مراد آن است که آن حکومت مورد پذیرش واقع شده و در نزد عموم مردم، موجه نشان داده شده است؛ تا آن‌جا که قادر است مردم را به اطاعت از خود وا دارد. ماکس وبر به سه عامل سنت، کاریزما و عقلانیت به عنوان منشأ دنباله‌روی مردم از حکومت اشاره می‌کند (ویبر، ۱۳۷۴، ص ۴۸۵-۲۶۹) و هرگاه این واژه در حوزه فلسفه سیاسی به کار رود، به معنای حقانیت یک حکومت؛ یعنی حق حکومت حاکم و الزام پذیرش آن از سوی مردم خواهد بود (شبان‌نیا، ۱۳۹۸، ص ۶۹). در حقیقت، مشروعیت یک حکومت به معنای این است که آن حکومت حق اعمال قدرت را یافته است و اگر برای اعمال آن قدرت حقی وجود نداشته باشد، آن حکومت نامشروع خواهد بود (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۸۹، ص ۳۷۵). اصطلاح مورد بحث علامه مصباح از واژه مشروعیت، در آثار سیاسی خود، معنای دومی است. یعنی آیا شخص یا اشخاص عهده‌دار حکومت، گذشته از این‌که از نظر شخصیت حقیقی و رفتار فردی، شایسته و صالح و عادل هستند یا خیر، به لحاظ شخصیت حقوقی، برای حاکمیت و حکومت، ملاک و اعتبار لازم دارند یا خیر؟ هم‌چنین گذشته از این‌که قوانینی که وضع و اجرا می‌کنند، قوانینی خوب و عادلانه و بر اساس مصالح عمومی جامعه‌اند یا خیر، آیا اصولاً این شخص یا اشخاص حق داشته‌اند که عامل اجرای این قوانین باشند؟ اساساً مفهوم مشروعیت در این‌جا در مقابل مفهوم «غصب» است و منظور از حکومت نامشروع، حکومتی است که غاصبانه بر مردم حکمرانی می‌کند. بنابراین، در مشروعیت یک حکومت، لزوماً چگونگی حکومت مد نظر قرار نمی‌گیرد، بلکه سخن از آن است که شخص چگونه و با چه ملاکی این حکومت را به دست گرفته است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۱-۱۰۰).

در باره ملاک و منشأ مشروعیت، دیدگاه‌های مختلفی طرح شده است. طبق اندیشه‌های مسلط و رایج اومانیستی، ملاک مشروعیت «خواست مردم» و مطابق اندیشه

اسلامی، «اذن خداوند» است. تفاوت این دو مکتب در این است که اگر ملاک مشروعیت مردم باشد، همیشه عنصر «مشروعیت» در کنار عنصر «مقبولیت» (پذیرش مردمی) قرار دارد و این دو جدانشدنی نیستند و نمی‌توان تصور کرد که نظامی مشروع باشد، ولی مقبول نباشد، یا برعکس. اما طبق اندیشه دینی که ملاک مشروعیت را «خداوند» می‌داند، «مقبولیت» می‌تواند با مشروعیت جمع شود و می‌تواند جمع نشود. در واقع، نسبت میان این دو اصطلاح، به تعبیر علم منطق، «عموم و خصوص من وجه» است؛ یعنی:

الف) «مشروعیت» و «مقبولیت» می‌توانند در یک حکومت جمع شوند؛ مانند حکومت پنج‌ساله امیرالمؤمنین 7.

ب) حکومتی می‌تواند مقبول مردم باشد، اما مشروع نباشد؛ مانند اکثر نظام‌های دموکراسی در عصر حاضر (که به رغم مقبول بودن و پذیرش مردمی، اما از منظر دیدگاه الهی، مشروعیت ندارند؛ چرا که خداوند به آن‌ها اذن حکومت نداده است).

ج) فردی می‌تواند مقبول نباشد، اما مشروعیت داشته باشد؛ مانند امیرالمؤمنین 7 در مدت ۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر 9 (که طبق عقیده شیعیان، به رغم آن‌که از جانب خداوند مأذون برای حکومت بود، اما مردم برای تحقق حکومت ایشان بعد از وفات پیامبر تا زمان قتل عثمان، همراهی نکردند).

د) حکومتی نیز می‌تواند نه مشروع باشد و نه مقبول؛ مانند بسیاری از حکومت‌های سابق (مثل حکومت پهلوی) که بر مبنای زور و غلبه بود (شبان‌نیا، ۱۳۹۸، ص ۷۱).

نه تنها علامه مصباح، بلکه قاطبه اندیشمندان اسلامی به‌ویژه فقها و فیلسوفان بزرگ مسلمان، بر این باورند که حق حکومت حاکم و الزام پذیرش آن از سوی مردم، بر اساس مبانی توحیدی، ریشه در اذن الهی دارد و هرگونه حاکمیتی ریشه‌اش به اذن خداوند بازگشت دارد. بنابراین، اعتبار حکومت حاکم ناشی از اذن خداوند است و ایفای نقش مردم در این زمینه نیز باید در راستای حاکمیتی باشد که خداوند به ایشان تفویض نموده است.

اگر ما باور به توحید و ضرورت تحقق حاکمیت الهی در کلیه شئون بندگان را (به

سبب خاتمیت، جامعیت و جاودانگی احکام الهی) داشته باشیم و از سوی دیگر، حکومت‌های طاغوتی را که بر مدار مشروعیتی غیر از مشروعیت توحیدی بنا شده‌اند، نامشروع قلمداد کنیم - که علاوه بر عقل، در آیات و روایات چنین نگاهی حاکم است - و متأثر از تفکرات لیبرالی - که جایگاهی جز قرارداد برای اعتبارات اجتماعی قائل نیست - نگردیم، در این صورت، هرگونه اذن تصرفی در حوزه عمومی باید منشأ الهی داشته باشد و تا فرد مأذون تصرف، در این زمینه اذن ندهد، هیچ فردی حق حاکمیت نمی‌یابد و هیچ قانونی لازم الاجرا نخواهد گردید.

بنابراین، در منظومه فکری علامه مصباح یزدی، مباحث سیاسی ایشان به شدت متأثر از مبنای توحیدی‌شان است. به تعبیر ایشان، خداوند مالک حقیقی وجود بنده خود است و لذا بالاترین و والاترین حق، حق خداوند بر انسان‌هاست. اعتقاد به خالق بودن، ربوبیت تکوینی و ربوبیت تشریحی خداوند متعال از ضروریات دین اسلام و کم‌ترین اعتقادی است که برای مسلمان بودن لازم و ضروری است. از این رو، خداوند حق دارد هر نوع تصرفی را در ملک خود بنماید و وظیفه بنده است که اگر خداوند به او فرمانی داد، اطاعت کند. پس نزد کسانی که معتقد به خداوند، پیامبر اکرم ⁹ و دین اسلام هستند، معقول‌ترین راه برای مشروعیت حکومت این است که خداوند هستی‌آفرین در راستای رعایت مصالح جامعه، حق حکومت بر مردم را به یکی از بندگان خود وا گذارد و او را برای حکومت نصب کند. پس در آن‌جا که خداوند در خصوص وضع قانون و اجرای آن در جامعه اسلامی نظر داده است، باید منطبق بر آن‌چه که خداوند و یا منصوبین از طرف او خواسته‌اند، عمل کرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۰ و همو، ۱۳۸۱، ص ۱۸).

در حکومت مطلوب، شایسته‌ترین‌ها حق برخورداری از مناصب حکومتی را دارند، کسی که در رأس حکومت اسلامی قرار می‌گیرد و منصوب از طرف خداوند است در صفات لازم برای چنین جایگاهی لازم است نسبت به دیگران اصلح باشد. از این رو، با وجود معصومین : که نه دچار معصیت الهی و نه دچار خطا و اشتباه می‌گردند، نوبت به غیر معصوم نمی‌رسد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۳ و همو، ۱۳۸۱، ص ۲۱ و ۶۴-۵۵)

و در صورت عدم دسترسی به معصوم، بر اساس اصل تنزل تدریجی، این منصب در اختیار کسی قرار می‌گیرد که در صفات لازم برای در دست گرفتن آن جایگاه از دیگران شایسته‌تر باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۹۰ و همو، ۱۳۸۳، ص ۲۴۱-۲۲۷). لذا حکومت اسلامی حکومت شایسته‌ترین‌هاست و نه حکومت شایستگان.

خلاصه آن‌که حکومتی را می‌توان نام حکومت اسلامی بر آن نهاد که تمام ارکان آن بر اساس دین اسلام شکل گرفته باشد. بر اساس این معنا، حکومت اسلامی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام اسلام است، بلکه مجریان آن نیز یا مستقیماً از طرف خداوند منصوب گردیده‌اند یا به اذن خاص یا عام معصوم منصوب شده‌اند. چنین حکومتی «حکومت اسلامی» ایده‌آل و مطلوب است؛ زیرا حکومتی با این خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و بر اساس اراده تشریحی خدا شکل گرفته است. حکومت رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین : و نیز حاکمیت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم و یا حکومت ولی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت در همین قالب می‌گنجد.

البته در صورتی که این شکل مطلوب حکومت اسلامی قابل تحقق نبود، اقتضای اصل تنزل تدریجی، آن است که به مرتبه بعد از آن رضایت داد و آن حکومتی است که مجری حکومت، منصوب از ناحیه خداوند نیست و پشتوانه الهی ندارد و اسلامی بودن حکومت فقط به این معناست که تا حدودی قوانین اسلام در این حکومت رعایت می‌شود. این معنای از حکومت اسلامی در واقع «بديل اضطراری» حکومت اسلامی مطلوب است، نه این‌که حقیقتاً حکومت اسلامی محسوب گردد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۳۰-۲۹).

نقش مردم در فعلیت‌بخشی و استمرار حکومت

علت تامه مشروعیت حکومت، اذن خداوند متعال است و اصل تشریح حکومت و حاکمیت معصومین : در عصر حضور ایشان و فقها، در زمان عدم دسترسی به ایشان، از ناحیه خداوند متعال است و هر حکومتی که این شرایط را برخوردار نباشد،

حکومتی غاصبانه است (همان، ص ۱۳۴)، لیکن تحقق عینی و استقرار حکومت؛ چه در عصر حضور امام و چه در زمان غیبت، بستگی تمام به قبول و پذیرش مردم دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۶۹).

در عصر غیبت، نصب حاکم به نصب عام است؛ یعنی حق حاکمیت از ناحیه خداوند به فقیه اصلح داده شده و وظیفه ما فقط این است که این حق حاکمیت را که واقعاً و در خارج و قبل از تحقیق ما وجود دارد، کشف و شناسایی نماییم؛ همانند کاری که در مورد کشف و شناسایی مرجع اعلم در مسأله تقلید صورت می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۳۶). اما نسبت به تحقق و استقرار حکومت و حاکمیت فقیه در زمان غیبت امام معصوم ۷ باید گفت که این مسأله تماماً به پذیرش جامعه و مقبولیت مردمی بستگی دارد. فقیه در اصل تأسیس حکومت خود هیچ‌گاه متوسل به زور و جبر نمی‌شود، بلکه نظیر تمام پیامبران و امامان، تنها در صورتی که خود مردم به حکومت وی تمایل نشان دهند، دست به تشکیل حکومت خواهد زد (همان). البته این سکه رویه دیگری هم دارد و آن این است که ولو آن‌که تا مردم آمادگی لازم برای تشکیل حکومت مشروع الهی را نداشته باشند، حجت بر ولی خدا برای تشکیل حکومت تمام نیست و او حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد، لیکن مردم مکلف‌اند که حاکمیت الهی و حکومت پیامبران، امامان : و فقهای جامع الشرائط را بپذیرند و الا در پیش‌گاه خداوند گناه کار خواهند بود و عقاب خواهند شد (همان).

در صورت عدم مقبولیت یک نظام مشروع، سه فرض متصور است: ۱. مردم به هیچ روی حکومت دینی را نپذیرند؛ در این صورت امام معصوم ۷ یا فقیه دارای شرایط حاکمیت، از جانب خداوند، حاکم و والی است، ولی حکومت دینی تحقق نخواهد یافت (هم‌چون ۲۵ سال خانه‌نشینی حضرت علی ۷. ۲. حاکمیت شخصی که دارای حق حاکمیت شرعی است، به فعلیت رسیده باشد، ولی پس از مدتی عده‌ای به مخالفت با او برخیزند. این فرض خود دو حالت دارد: الف) مخالفان گروه کمی هستند و قصد براندازی حکومت شرعی را - که اکثر مردم پشتیبان آن هستند - دارند؛ شکی نیست در

این حال، حاکم شرعی موظف است با مخالفان مقابله کند و آنان را به اطاعت از حکومت شرعی وادار کند (هم‌چون برخورد قاطع حضرت امیر 7 با اصحاب جمل، صفین، نهروان). ب) اکثریت قاطع مردم مخالفت کنند؛ در این حال، حاکم شرعی، هنوز شرعاً حاکم است، ولی با ازدست‌دادن مقبولیت خویش، قدرت اعمال حاکمیت مشروعش را از دست می‌دهد (همان، ص ۱۳۹).

قابل ذکر است، احراز مقبولیت یا عدم مقبولیت یک حکومت، وابسته به این است که آن حکومت به اندازه‌ای از حمایت مردمی برخوردار باشد که بتواند اهداف آن نظام را محقق سازد و آن را محافظت نماید. بنابراین، اگر از همان آغاز، حکومت اسلامی این اندازه طرف‌دار پیدا نکند، این حکومت از همان اول تشکیل نمی‌شود. حال، اگر حکومتی تحقق یافت، در ادامه نیز باید از اقبال عمومی برخوردار باشد؛ در این صورت نیز تا زمانی که حاکم اسلامی از آن اندازه حمایت مردمی برخوردار است که او را قادر می‌سازد اهداف حکومت اسلامی را محقق سازد، روا نیست دست از اعمال حاکمیت بردارد، اما اگر حامیان حاکم اسلامی نیز دچار تشتت و پراکندگی شدند و حاکم اسلامی قادر به اهداف حکومت اسلامی با حمایت مردم نبود، دیگر حجتی بر او نیست و چاره‌ای جز رهاکردن حکومت ندارد (همان، ص ۱۴۰). بر این اساس، مشخص می‌گردد ملاک کمی مقبولیت عمومی تابع شرایط زمان و مکان است و تنها تعیین درصد حمایت مردمی از یک نظام سیاسی بر اساس این منطق، موجه نیست. مسلم است تا زمانی که حاکم برحق، از اقبال عمومی در جهت تحقق اهداف حکومت اسلامی برخوردار نباشد، وی حجت بر تشکیل حکومت نخواهد داشت و لازم است فضای جامعه اسلامی را به سمتی رهنمون سازد تا مقدمات این اقبال عمومی فراهم گردد. بنابراین، آنچه ملاک اقدام حاکم برحق برای تشکیل و استمرار حکومت است، آن است که حمایت کافی از سوی مردم؛ هم از جهت کمی و هم کیفی وجود داشته باشد. این بحث نظیر همان مبحثی است که فقهای عظام در تحقق و عملی‌ساختن احکام اجتماعی اسلام مورد اشاره قرار داده‌اند و تصریح نموده‌اند در صورتی فقیه اختیارات خود را در اجرای احکام اجتماعی اسلامی اعمال می‌کند که از بسط ید

برخوردار باشد و در حوزه حکومت‌داری نیز باید تا حدی حاکم مشروع، از حمایت مردمی برخوردار باشد که بسط ید برای تحقق اهداف حکومت اسلامی محقق گردد.

نقش‌بخشی به مردم در قالب بیعت و شورا

بیعت با حاکم یا حکومت که امروزه در اشکال متفاوتی نسبت به زمان‌های گذشته صورت می‌گیرد، ماهیت حمایتی داشته و فرد با بیعت خود، تعهد می‌دهد که به مفاد بیعت و تبعیت از حاکم و یا حکومت مورد نظر پای‌بند باشد. مردم در قالب بیعت، وفاداری خود نسبت به نظام سیاسی مورد نظر را اعلام می‌کنند. بیعت، ماهیتی متفاوت با انتخابات در نظام‌های دموکراتیک و مردم‌سالار غربی دارد و به هیچ روی، این بیعت‌ها تأثیری در مشروعیت حکومت حاکم بر حق منصوب از طرف خداوند ندارد. در بیعت‌های با نبی مکرم اسلام ﷺ و ائمه اطهار، ولایت به ایشان تفویض نگردیده، بلکه هدف از آن بیعت‌ها، گاهی اعلام وفاداری نسبت به ایشان از سوی مردم در امور مهمی هم‌چون جهاد بوده است؛ گاهی با این بیعت‌ها افراد وارد جرگه مسلمان می‌شدند و گاهی این بیعت‌ها میزان مقبولیت ایشان را در نزد مردم نشان می‌داد و هیچ یک از آن‌ها مشروعیت‌بخش حکومت‌شان نبوده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۳-۱۴۱ و همو، ۱۳۸۳، ص ۳۱۹-۳۱۵). بیعت‌ها در گذشته جنبه حمایت‌بخشی داشته و متضمن تعهد نسبت به حاکم مشروع بوده است. در عصر حاضر نیز فقیه اصلحی که حق حاکمیت یافته است، ممکن است رجوع به مسلمین و نظرخواهی از آنان را در باب حکومت و ولایت خود به صلاح اسلام و جامعه اسلامی بداند؛ نظیر آنچه در آغاز پیدایش و تشکیل نظام جمهوری اسلامی در ایران انجام یافت. بعد از استقرار و ثبات حکومت حاکم نیز ممکن است گاهی نظرخواهی از مردم یا عهد و پیمان‌گرفتن از آنان برای امری خاص ضرورت داشته باشد. حاکم پس از تشخیص ضرورت، فرمان می‌دهد که مردم درباره آن موضوع خاص، رأی دهند. در تمام این موارد، آنچه مهم است و نباید از آن غفلت داشت، این است که تشخیص ضرورت رأی‌دهی و بیعت مردم بر عهده حاکم است و هموست که این امر را به صلاح اسلام و مسلمین می‌بیند و بدان حکم

می‌کند، نه این که رأی‌دهی و بیعت، مشروعیت حکومت را تضمین کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۴).

در خصوص شورا و مشورت نیز علامه مصباح بر این اعتقادند که هرچند در قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته است، لیکن هیچ یک از آیات مربوط به شورا و مشورت در قرآن کریم (نظیر آل عمران(۳): ۱۵۹ و شوری(۴۲): ۳۶-۳۹)، مشروعیت نظر حاکم اسلامی را مقید به عمل به نظر مشورتی و شورا نکرده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۸۹-۳۰۰ و همو، ۱۳۸۳، ص ۲۸۶). در خصوص جایگاه شورا در قانون‌گذاری نیز می‌توان گفت وضع قوانین اولی و اصلی که از کلیت و ثبات برخوردار است، به حکم ضرورت اسلام، اختصاصاً از آن خداوند متعال است؛ در وضع قوانین ثانوی و اضطراری نیز که جزئی و موقت هستند و متناسب با زمان و مکان صادر می‌گردند، حکم ولی فقیه نافذ است و رأی شورا هرچند می‌تواند در تصمیم ولی فقیه اثر بگذارد، لیکن تعیین‌کننده نیست؛ چرا که دلیلی وجود ندارد که رأی شورا یا نظر اکثریت یا همه مردم بر نظر و رأی ولی فقیه حاکمیت داشته باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۳۰۵ و همو، ۱۳۸۳، ص ۲۸۸-۲۹۰). البته از این رو که حاکم غیر معصوم، احاطه علمی بر جمیع امور و شؤون جامعه ندارد، ناگزیر باید با دانشمندان و کارشناسان علوم و فنون مختلف مشاوره و رایزنی داشته باشد. حاکم اسلامی برای وضع قانون و تصمیم‌گیری درباره هر یک از مسائل و مشکلات اجتماعی، باید فقط با کسانی مشورت کند که هم عادل و متقی باشند و هم در خصوص آن مسأله و مشکل، خبیر و بصیر باشند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۳۰۶). پس در نظام حکومتی اسلام هم ضرورت دارد که برای حل و رفع بسیاری از مسائل و مشکلات اجتماعی و تأمین مصالح عمومی، رهبر مسلمین با اشخاص ذی‌صلاح به مشاوره بنشینند و حتی در بعضی از موارد، رأی اکثریت یا همه مستشاران خود را بپذیرد و بدان قانونیت بخشد. اما نکته‌ای که نباید از آن غفلت داشت این است که در هر حال، آنچه به قانون مشروعیت می‌دهد، رأی رهبر است، نه رأی شورا (همان، ص ۳۰۷).

در خصوص جایگاه شورا در تعیین حاکم نیز از ضروریات دین مبین اسلام است

که خداوند متعال شخص رسول اکرم ⁹ را به مقام حاکمیت بر مسلمین منصوب فرمود و حکومت ائمه معصومین : نیز چنین است و شورا در این زمینه نقشی نداشته است. تنها درباره اولیای امور مسلمین در زمان غیبت امام معصوم ⁷ می‌توان بحث کرد که آیا باید توسط شورا، معین و منصوب شوند یا خیر و آیا شورا نفوذ و تأثیری در تعیین و نصب حاکم دارد یا نه؟ (همان).

نقش نظارتی مردم در حکومت اسلامی

نقش مردم در حکومت اسلامی، صرفاً تحقق و فعلیت بخشیدن به آن نیست، بلکه در ارائه دیدگاه‌های مشورتی به حاکمان و نظارت همگانی و همه‌جانبه بر آن‌ها نقش مهم و اساسی ایفا می‌کنند. مردم حق دارند و بلکه مکلف‌اند بر عملکرد مسئولان نظارت داشته باشند و دیدگاه‌ها و نظرات انتقادی و اصلاحی خود را بر حاکمان عرضه کنند.

از نظر علامه مصباح، نقش نظارتی مردم در حکومت اسلامی، گاهی در قالب امر به معروف و نهی از منکر محقق می‌گردد. ایشان بر این نظرند در این فریضه چند نکته قابل توجه وجود دارد: نخست آن‌که طرف این فریضه تنها طبقه عامه مردم نیستند، بلکه شامل افراد در سطوح حکومتی، از مراتب نازله تا بالاترین سطح و حتی حاکم اسلامی را شامل می‌شود. از این رو، حتی ولی فقیه نیز به عنوان حاکم مشروع که در رأس حکومت اسلامی قرار می‌گیرد، از آن جهت که معصوم نیست و امکان خطا و اشتباه در تصمیماتش وجود دارد، می‌تواند مخاطب این فریضه قرار گیرد و لذا انتقاد از ولی فقیه نیز در نظام اسلامی توجیه‌پذیر است. دوم آن‌که در دو واژه «امر» و «نهی»، مفهوم علو و استعلا نهفته است و لذا امر به معروف و نهی از منکر از مقوله خواهش و تمنا نیست و باید فرد آمر و ناهی خود را در موضع استعلا بدانند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۱۴). دیگر آن‌که در امر به معروف و نهی از منکر، به ویژه در قبال مسئولین کشوری، باید با حفظ شرایط این فریضه به این تکلیف عمل کرد. انتقاد از ولی فقیه یا هر مقام دیگر مسئول، باید به گونه‌ای باشد که در جامعه التهاب ایجاد نکند (همان، ص ۱۸۵).

یکی از حقوق رهبران جامعه اسلامی بر مردم این است که در قالب «النصيحة لائمة المسلمين»، از سر خیرخواهی، از ایشان انتقاد کنند. بنابراین، نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است، بلکه واجب شرعی مسلمانان است و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود. اما در انتقاد از ولی فقیه لازم است اولاً اخلاق و موازین اسلامی رعایت شود؛ از جمله این که پیش از انتقاد، اصل موضوع، محرز و عیب و اشکال قطعی باشد؛ انتقاد، به منظور اصلاح و سازندگی صورت گیرد، نه برای عیب‌جویی و رسوایی اشخاص؛ انتقاد ناشی از دل‌سوزی، خیرخواهی و صمیمیت باشد، نه به منظور برتری‌طلبی و هم‌چنین انتقاد بدون هیچ توهین و جسارت، مؤدبانه و با رعایت شئون وی بیان شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۳۶۶). ثانیاً به جهت قداست خاص جایگاه رهبری در نظام اسلامی، از آن جهت که در مقام نیابت معصوم ۷ قرار دارد، حرمت و قداست این مقام در مقام انتقاد حفظ شود تا منجر به سوء استفاده دشمن نگردد. بنابراین، در نظام اسلامی، انتقاد از هیچ مقامی ممنوع نیست و همه مردم در این خصوص، هم حق دارند و هم تکلیف، اما در قالب چارچوب و شرایط خویش (همان، ص ۳۶۸).

علامه مصباح در پاسخ به این دغدغه که اگر بنا باشد هر فردی نسبت به همه، مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را عهده‌دار شود و به دنبال انجام آن باشد، دیگر هیچ‌گاه به کار خود نخواهد رسید، اظهار می‌دارند، اگر کسانی در جامعه که هم بلاغت نسبی دارند، هم احساس مسئولیت بیش‌تری می‌کنند و هم حاضرند داوطلبانه، در این زمینه فداکاری کنند، عهده‌دار مسئولیت این امر گردند، این مسئولیت از دیگران ساقط می‌شود. طبعاً چنین کسانی نه یک هیأت حاکمه محدود، متشکل از اعضای کابینه یا تعدادی کارمند دولت هستند و نه عموم مردم، بلکه قشر متوسطی بین عموم مردم و بین آن هیأت حاکمه هستند که بیش از دیگران به مسئولیت‌های اجتماعی اهمیت می‌دهند. در چنین صورتی، جامعه در مسیر سعادت قرار خواهد گرفت؛ چرا که هم صاحبان مشاغل مختلف می‌توانند کارهای خود را با جدیت انجام دهند و دیگر نگران مسئولیت‌های اجتماعی نباشند و هم خاطر دولت آسوده است که

به قدر کافی نیرو برای تأمین نیازمندی‌های جامعه وجود دارد و همه بارها به دوش او نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۵-۱۶۳).

نقش مردم در تشکلهای اسلامی - اجتماعی

از جمله قالب‌های مشارکت مردم در حکومت اسلامی، شکل‌دهی تشکلهای و جریان‌های سیاسی است. علامه مصباح بر این اعتقادند که به جهت برخی آفات حزب، ایجاد تشکلهای اسلامی، بهترین شیوه اسلامی کار گروهی است. در اوایل نهضت امام خمینی ۱ عده‌ای از علاقمندان و فداییان امام که هدایت چند هیأت سینه‌زنی و مذهبی را بر عهده داشتند، خدمت ایشان می‌رسیدند و درباره روش کار از ایشان رهنمود می‌خواستند. تأکید حضرت امام بر این بود که خود این هیأت‌ها هم باید به هم نزدیک شوند و در عین حفظ استقلال خود، ائتلافی از هیئات مختلف را تشکیل دهند و اصول مشترکی را تنظیم و در امور مشترک با هم همکاری کنند. بنا بر نظر ایشان بود که هیأت‌های چهارگانه‌ای تشکیل گردید و هر یک، زیر نظر افرادی هدایت می‌گردید. بعدها این هیأت‌ها برای این‌که با هم ائتلاف داشته باشند، از امام راحل خواستند که نماینده‌ای تعیین کند و ایشان نیز شهید بهشتی را تعیین فرمود (همان، ص ۱۵۱).

از نظر علامه مصباح، امروزه در قالب تشکل و کار گروهی می‌توان فعالیت‌های مؤثری داشت. با آن‌که کار حزبی به طور کلی نفی نمی‌شود، اما در شیوه فعالیت‌های حزبی اشکالاتی وجود دارد. احزاب همواره به دست چند نفر تأسیس می‌شوند که آنان در واقع، گرداننده کارند و تفکر حاکم بر حزب نیز تفکر آنان است. ایشان ادعا می‌کنند از اعضا رأی می‌گیرند و با رأی اکثریت انتخاب می‌شوند، اما حقیقت امر این‌گونه نیست و برنامه‌ها را همین افراد تنظیم می‌کنند و حزب را می‌گردانند. اگر ریاستی باشد، به همین اشخاص می‌رسد، نقش‌ها را اینان ایفا می‌کنند و چون در واقع رؤسای احزاب هستند که با پیروزی حزبی در انتخابات - اعم از انتخابات مجلس و غیره - حکومت را به دست می‌گیرند، انگیزه اصلی‌شان این است که به هر بهایی، حزب‌شان غالب شود. در داخل حزب نیز برای این‌که در کادر رهبری قرار گیرند، بسیار فعالیت می‌کنند تا به

هر قیمتی، به سطح بالا برسند. اما در روش فعالیتی که حضرت امام در قالب هیئات مذهبی پیشنهاد کرده‌اند، چنین مشکلاتی وجود ندارد؛ زیرا در هیأت‌های مذهبی، انگیزه افراد دین است و اگر کسی در جمعیت یا هیأتی انتخاب می‌شود تا نقش بیش‌تری ایفا کند، برای این است که واقعاً تشخیص داده‌اند او می‌تواند بیش‌تر خدمت کند. آفت بزرگ احزاب، رقابت‌هایی است که میان آنان واقع می‌شود. اگر کاندیدای حزب دیگر از کاندیدای این حزب، اصلح نیز باشد، اعضا به خاطر تصمیم حزب و وفاداری به آن، از کاندیدای حزب خودشان که غیر اصلح است، حمایت می‌کنند؛ در حالی که در هیأت‌های دینی این انگیزه‌ها ضعیف است. بنابراین، لازم است تشکل‌های دینی قوی داشته باشیم، اما نه با مدل غربی آن (همان، ص ۱۵۳-۱۵۱).

نقش‌بخشی مردم در حکومت، مستلزم رشد و ارتقای آگاهی‌های سیاسی مردم

از مطالب پیشین به دست آمد که نقش مردم در حکومت اسلامی، از مرحله شکل‌گیری آن تا مرحله استمرار و نظارت بر آن، نقشی بی‌بدیل است، لیکن برای تحقق چنین نقشی باید زمینه‌های آن نیز فراهم گردد.

نخستین نکته آن است که لازم است نقش‌آفرینی مردم آگاهانه و از سر باور و اعتقاد باشد. چون هدف اصلی و نهایی این انقلاب، استکمال معنوی آدمیان است و این هدف جز بر اثر افعال اختیاری آنان حاصل نمی‌شود، رهبران این انقلاب برای این‌که تعداد هرچه بیش‌تری از مردم را به صفوف انقلابیون ملحق سازند، هرگز به شیوه‌های مجبورکننده، تحمیلی و قهری متوسل نشدند، بلکه کوشیدند تا خود مردم به مقاصد انقلاب ایمان آورند و آگاهانه و آزادانه به انقلابیون پیوندند و از جان و دل، سقوط و انهدام نظام فاسد و استقرار نظام انقلابی را بخواهند. از این‌رو، رهبران این انقلاب، نه کتمان حقایق می‌کنند و نه به نشر اکاذیب می‌پردازند و اساساً از هرگونه اغفال و فریب‌کاری و نیرنگ‌بازی روی گردانند؛ برعکس، وظیفه خود می‌دانند که بر آگاهی‌های مردم بیافزایند و رشد فکری، عقلانی و فرهنگی آنان را افزایش دهند (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۸۹).

نکته دیگر آن که رهبران این انقلاب، از هر عقیده‌ای، ولو نادرست و خلاف واقع، به صرف این که به کار انقلاب می‌تواند آمد، استفاده نمی‌کنند و با تحریک و تهییج شدید، احساسات و عواطف غیر عقلانی مردم را بر فعالیت‌های آنان حاکم نمی‌سازند، بلکه احساسات و عواطف را محکوم و تابع احکام و ادراکات عقل و آرا و عقاید صحیح می‌گردانند و آن‌گاه از آن‌ها برای کامیاب‌ساختن انقلاب و محقق کردن اهداف آن سود می‌برند. به همین دلیل، ترویج و اشاعه بینش‌ها و ارزش‌های اسلامی که هم صحیح و مطابق واقعند و هم آمادگی شگرفی برای ایشار، فداکاری و جان‌فشانی در مردم پدید می‌آورند، از جمله برنامه‌های رهبران این انقلاب است (همان، ص ۹۰).

نکته حائز اهمیت دیگر آن است که لازمه ایفای چنین نقشی توسط مردم آن است که ایشان از نظر فکری آن‌چنان تقویت گردند که افکار انحرافی در آن‌ها اثر نگذارد و آگاهی دینی آنان به آن حد ارتقا یابد که تحت تأثیر شبهات واقع نشوند و حتی شبهات را نیز پاسخ گویند (همان، ص ۱۸۷). به همین جهت است که در اندیشه علامه مصباح، در صورتی که کسانی تلاش کنند تا ایمان افراد جامعه را ضعیف کنند و مانع معرفت آنان نسبت به حق و حقیقت شوند، مرتکب شدیدترین فسادها گردیده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲ الف)، ص ۶۴. از جمله انحرافات که می‌تواند تأثیر عمیق بر باورهای مردم بگذارد، ترویج تفکر تساهل و تسامح و پلورالیستی است؛ چرا که این تفکر مردم را نسبت به تکالیف خود در قبال نظام اسلامی بی‌تفاوت می‌سازد و همین امر منجر به تضعیف مشارکت مردم در حکومت اسلامی خواهد شد (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۴۷۵). از همین روست که اولین گام در نیل به کسب بصیرت سیاسی، تقویت اعتقادات و باورهای دینی دانسته شده است و همین امر است که زمینه تشخیص صحیح و دقیق حق و باطل را فراهم می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲ ب)، ص ۱۸) و اولین مانع بر سر کسب و ارتقای بصیرت، درهم‌آمیخته‌شدن حق و باطل دانسته شده است (همان، ص ۹۲).

رابطه اسلام و دموکراسی

علامه مصباح در مواجهه با دموکراسی؛ هم مبانی آن نظریه را به چالش می‌کشد و هم به برخی روش‌های مشارکت عمومی مردم در این قالب نقدهایی را وارد می‌سازد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۱۶-۱۰۷). در برخی آثار، ایشان نقدهایی را ابتدا متوجه دموکراسی کهن یا حکومت مستقیم مردم نموده است؛ برخی از این نقدها بر اساس مبانی پوزیتیویست‌ها مطرح گردیده است؛ هم‌چون قریب به محال‌بودن حصول اتفاق نظر همگان در تمام امور و عدم وجود دلیلی بر لزوم تبعیت اقلیت از اکثریت، عدم امکان دخالت مستقیم همه مردم در اموری که متصدی خاص ندارد و فوت‌شدن مصالح مردم در صورت منوط‌شدن اموری که تصمیم در مورد آن‌ها فوریت دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷-۲۰۵). برخی نقدها نیز بر اساس مبانی غیر پوزیتیویست‌های غیر الهی قابل طرح است؛ هم‌چون عدم قدرت عموم مردم بر تشخیص مصالح و مفساد واقعی به دلیل پیچیدگی‌های نهفته در درون مسائل اجتماعی، عدم تضمین نسبت به صرف نظر کردن افراد از منافع شخصی و درنظرگرفتن مصالح هم‌نوعان (همان، ص ۲۰۸-۲۰۷) و برخی نیز بر اساس مبانی غیر پوزیتیویست‌های الهی مطرح است؛ هم‌چون عدم اثبات حق حاکمیت همه یا اکثریت مردم بر همه و مخصوصاً عدم وجود دلیلی بر حق حاکمیت اکثریت بر اقلیت و نیز نادیده‌انگاشته‌شدن حق حاکمیت خداوند (همان، ص ۲۱۱-۲۰۸).

علامه مصباح، نقد به دموکراسی‌های نوین یا حکومت نمایندگان اکثریت را نیز در سه ساحت مطرح نموده‌اند: نخست نقدهایی که از سوی تمام مکاتب حقوقی و سیاسی قابل طرح است؛ هم‌چون نمایندگی افراد منتخب از جزء اندکی از کل افراد جامعه، عدم امکان تحقق نظر مردم در صورت داشتن نظری خلاف نظر نمایندگان خویش و عدم اعتنا به رأی کسانی که در فاصله دو انتخابات به سن رأی‌دهندگی می‌رسند (همان، ص ۲۱۸-۲۱۴). دیگر، نقدهایی که از طرف مکاتب غیر پوزیتیویستی مطرح است؛ هم‌چون عدم قدرت تشخیص مصالح و مفساد واقعی توسط عموم مردم، انتخاب‌کردن افرادی که به دنبال تحقق منافع آنی و مادی هستند، نه کسانی که به دنبال مصالح دنیوی

و اخروی مردم هستند و عدم تضمین جهت گیری تصمیمات در راستای خواست اکثریت، پس از کسب رأی از مردم (همان، ص ۲۲۰-۲۱۸) و دیگر، نقدهایی که الهیون آن‌ها را طرح می‌نمایند؛ هم‌چون در نظر گرفته نشدن حق حاکمیت الهی و لزوم اذن الهی برای تصرفات در امور اجتماعی (همان، ص ۲۲۰).

در برخی آثار علامه مصباح، به بررسی دیدگاه کسانی پرداخته شده است که از آیات خلافت در قرآن کریم، به اثبات دموکراسی در اسلام رسیده‌اند و مدعی‌اند هر چند که خداوند متعال حق حاکمیت بر انسان‌ها را اصالتاً برخوردار است، لیکن این امر را به انسان‌ها واگذار کرده است و در این زمینه استناد به آیاتی می‌کنند که در آن‌ها خداوند انسان را خلیفه خود خوانده است و لذا انسان حق قانون‌گذاری و حکومت یافته است (همان، ص ۲۲۱). علامه مصباح ضمن نقدهای وارد بر این نوع استدلال‌ها، شواهدی از آیات قرآن کریم را ذکر می‌نماید و در نهایت، با ذکر شواهد و ادله‌ای، به این نتیجه می‌رسند که اولاً: بسیاری از این آیات ناظر به خلافت تکوینی است، نه خلافت تشریحی. ثانیاً: اگر در برخی آیات نشانه‌ای از خلافت تشریحی باشد، ناظر به خلافت انسان‌های برگزیده خداست و نه تمام انسان‌ها و ثالثاً: بر فرض که این آیات ناظر به خلافت تشریحی باشد، دلیلی وجود ندارد که مراد از خلافت در این آیات، حکومت باشد (همان، ص ۲۲۴-۲۲۲).

بنا بر آنچه گفته شد، مشخص گردید نقد علامه مصباح به دموکراسی؛ هم نقدی مبنایی و ارزشی است و هم نقدهایی روشی، اما هیچ یک از این سخنان به این معنا نیست که به جهت وجود چنین اشکالاتی، مردم را از صحنه حکومت و سیاست حذف نمود، بلکه ایشان بر این نظرند که باید با زدودن روش‌های معمول حکومت‌های دموکراتیک، مردم را به صورت جدی در حکومت دخیل نمود. در حقیقت طرح پیشنهادی ایشان برای حکومت مطلوب، حاکی از آن است که مخالفت ایشان با روش‌های رایج، به معنای نفی نقش مردم نیست. ایشان ضمن نقد رویه‌های موجود در انتخابات‌ها، خود به ارائه طرحی برای انتخاب کارگزاران حکومتی پرداخته‌اند که از آن آسیب‌ها و اشکالات مصون باشد. در طرح پیشنهادی مذکور، تمام مردم در قالب

اصناف گوناگون و به شیوه تخصصی در امر حکومت مشارکت پیدا می‌کنند و اولین لایه شکل‌گیری حکومت، بر اساس آراء و نظرات مردم، لیکن به صورت تخصصی، شکل می‌گیرد و از همان لایه نخست انتخاب کارگزاران، هر کس به تناسب تخصص خویش، اقدام به انتخاب افراد عادل متخصص می‌کند و بدین‌گونه بر اساس نوع و درجه تخصص، مجالسی مرکب از متخصصین عادل شکل می‌گیرد. در طرح مزبور، هر فردی از افراد جامعه، در حد آگاهی و معلومات خود، مجال و حق ابراز رأی و اظهار عقیده دارد. پس جمیع ابراز رأی‌ها و انتخاب‌ها، بر اساس علم و معرفت و از روی روشن‌بینی و بصیرت صورت می‌پذیرد و هر شخصی فقط در باره اموری اظهار نظر می‌کند که از آن‌ها آگاهی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۳۱۳-۳۰۸ و همو، ۱۳۸۳، ص ۲۶۶-۲۴۶).

نتیجه بحث رابطه اسلام و دموکراسی آن گردید که پذیرش حاکمیت الهی و منصوبین خاص و عام خداوند متعال، با مبانی دموکراسی به معنای رایج و مصطلح آن در غرب، قابل جمع نیست؛ زیرا مبنای حاکمیت الهی این است که حاکم را باید خدا تعیین کند و مشروعیت حکومت از طرف اوست. پس کسی که ولایت معصومین را می‌پذیرد، نمی‌تواند با دموکراسی به این معنا موافقت کند. اسلام قائل به حاکمیت مطلق «الله» است؛ در حالی که دموکراسی به معنای حاکمیت مطلق خواست و اراده «مردم» و «انسان» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۵۲).

جایگاه مردم در نظام جمهوری اسلامی ایران

از جمله ویژگی‌های حکومت اسلامی آن است که به اقتضای شرایط زمان و مکان می‌تواند قالب‌ها و ساختارهای گوناگونی به خود بگیرد. ساختار کنونی نظام جمهوری اسلامی نیز ساختاری است برخاسته از نیازها و شرایط زمان و مکان که متناسب با وضعیت کنونی طراحی گردیده است. در واژه ترکیبی «جمهوری اسلامی»، اسلامیت ناظر به مشروعیت الهی حکومت است و قید «جمهوریت» نیز ناظر به نقشی است که مردم در تحقق بخشی و استمرار آن دارند (همان، ص ۴۰۶). در اصل

۵۶ قانون اساسی، بعد از پذیرش «حاکمیت مطلق خدا بر جهان و انسان» به حق اعمال حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش نیز اشاره گردیده است. بر این اساس، حق حاکمیت یک ملت بر سرنوشت خویش، یک بعد خارجی و یک بعد داخلی دارد. از بعد خارجی و بین المللی، مقتضای این اصل آن است که هیچ ملت و دولتی حق حاکمیت بر مردم کشور دیگر و دخالت در تعیین سرنوشت آنان را ندارد. از بعد داخلی نیز مقتضای این اصل آن است که در داخل جامعه اسلامی ایران کسی از پیش خود، حق حکومت و حاکمیت بر دیگری ندارد، مگر در چارچوب حاکمیت خداوند که در اصل ۲ و ۴ قانون اساسی بدان تصریح گردیده است (همان، ص ۳۳۶). پس از برگزاری referendum تأیید اصل نظام و سپس referendum قانون اساسی، مشخص گردید حمایت‌های لازم از نظام و قانون اساسی صورت گرفته است. البته برای مشروعیت یافتن قانون اساسی، ولی فقیه نیز آن را امضا نمود و از آن زمان لازم الاجرا گردیده است (همان، ص ۳۴۰).

نتیجه‌گیری

در اندیشه سیاسی علامه مصباح یزدی، نقش مردم در قالب تضایف حق و تکلیف قابل توضیح است؛ یعنی از یک سو، مردم از سوی مبدأ هستی بخش مکلف گردیده‌اند تا نقش خود در قبال نظام سیاسی را ایفا کنند و از سوی دیگر، بر عهده زمامداران است که زمینه اعمال چنین نقشی را فراهم نمایند. در صورتی می‌توان به جایگاه مردم در حکومت اسلامی پی برد که باید از قبل دانست مشروعیت اعمال حاکمیت و حکومت اصالتاً متعلق به خداوند متعال است و هموست که عده‌ای را برای حکومت در میان آدمیان برگزیده است. بر این اساس، نخستین نقشی که مردم در چنین حکومتی پیدا می‌کنند، این است که شرایط تحقق حکومت حق و اعمال حاکمیت حاکم مشروع الهی را فراهم نمایند؛ چرا که تا زمانی که بستر تحقق حکومت مشروع الهی فراهم نباشد، حتی معصوم نیز نمی‌تواند به آن وظایف خویش عمل نماید.

نکته قابل ذکر در اندیشه سیاسی علامه مصباح این است که در مراحل مختلفی مردم در حکومت اسلامی در قالب بیعت و شورا، به ایفای نقش می‌پردازند، لیکن این نقش به حد مشروعیت‌بخشی به حکومت و یا تصمیمات حاکم و یا قوانین نمی‌رسد؛ چرا که هر یک از آن مؤلفه‌ها مستلزم رعایت نکات شرع و منوط به اذنی است که از ناحیه خداوند داده شده است.

نظارت مردم در حکومت اسلامی، از آن رو که بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر توجیه می‌گردد، لذا چنین نظارتی، چون از موضع تکلیف است، جدی خواهد بود و چون دائمی است، مردم را همواره به صحنه می‌آورد و چون شامل همگان می‌گردد، مشارکت نظارتی را به سطح جامعه تسری می‌بخشد.

فعالیت در حوزه سیاست، زمانی کارآیی لازم را خواهد داشت که به صورت جمعی صورت پذیرد و لذا در کشورهای مختلف، این هدف در قالب و عناوین مختلف هم‌چون حزب محقق می‌گردد، اما در اسلام، مناسب‌ترین شیوه فعالیت جمعی سیاسی، فعالیت در قالب تشکلهای اسلامی است که در عین حال که نقاط مثبت حزب را داراست، از نقاط منفی آن مبرا می‌گردد.

اگر دموکراسی را واژه‌ای بدانیم که در درون خود، حاوی ارزش‌ها و مبانی سکولاریستی از جمله اعتبار و مشروعیت خواست اکثریت است، در این صورت، با اسلام قابل جمع نخواهد بود. از حیث روش نیز هم‌اینک اجرای ارزش‌های دموکراتیک در جوامع مدعی دموکراسی با چالش‌ها و نقدهای جدی مواجه است. اسلام نظامی سیاسی‌ای را پیشنهاد می‌دهد که در عین حال که مردمی بودن جزء لاینفک آن است، لیکن نقش مردم در آن در چارچوب و محتوای اسلامی قابل پذیرش است و این همان چیزی است که هم‌اینک در قالب عنوان جمهوری اسلامی یا مردم‌سالاری دینی در حال اجراست.

یادداشت‌ها

1. Legitimacy.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آقابخشی، علی و افشاری راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، ویراست ششم، چ ۳، تابستان ۱۳۸۹.
۳. راش، مایکل، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت، ۱۳۷۷.
۴. شبان‌نیا، قاسم، فلسفه سیاست، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ویراست دوم، تابستان ۱۳۹۸.
۵. مصباح یزدی، محمدتقی، اصلاحات؛ ریشه‌ها و تیشه‌ها، نگارش: قاسم شبان‌نیا، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۱، زمستان ۱۳۸۲ (الف).
۶. مصباح یزدی، محمدتقی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تدوین و نگارش: قاسم شبان‌نیا، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۹، تابستان ۱۳۹۵.
۷. مصباح یزدی، محمدتقی، انقلاب اسلامی؛ جهشی در تحولات سیاسی تاریخ، تدوین و نگارش: قاسم شبان‌نیا، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، تابستان ۱۳۸۴.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی، بزرگ‌ترین فریضه، تدوین و نگارش: قاسم شبان‌نیا، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۳، بهار ۱۳۹۰.
۹. مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، نگارش: محمد شهبابی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۳، پاییز ۱۳۸۳.
۱۰. مصباح یزدی، محمدتقی، حکیمانانه‌ترین حکومت؛ کاوشی در نظریه ولایت فقیه، تحقیق و نگارش: قاسم شبان‌نیا، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۳، ۱۳۹۴.
۱۱. مصباح یزدی، محمدتقی، زلال نگاه، تدوین و نگارش: قاسم شبان‌نیا، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، زمستان ۱۳۸۲ (ب).
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، تدوین و نگارش: محمدمهدی نادری قمی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۶، تابستان ۱۳۸۱.
۱۳. وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۷۴.